

در اختفای نیامت، تو ای شبانه‌ی ننگین
دلم سیاهه‌ای از انتقام می‌پوشد
شبست و ساحر دهر از به هم فشردن دستش عذاب می‌جوشد
کجاست خاتمه‌ات ای به غم نشسته بیابان؟!
که خون ز دیده بریزد به جای ابر که باران...

بگیر دست شیم را
بلند موی تو هرگز به زیر سایه نماندست...
برای آمدن این زبان خشک و بریده
! کدام واژه نخواندست؟
بیا که غم زده آتش به دست آه...، لبم را
به شعله می‌کشد آهت تنور تاب و تبم را...
اگرچه زخمی بغضم میانِ هُرم تنها،...
خیال می‌بافد...
منم که شرح سکوت
که در دو چشم کبودم، سراب می‌جوشد...
تو از کجای عبور رهای خواب گذشتی...؟!

علیرضا حسن‌شاهی